

شیفتگان کتاب

علی رفیعی علامرودشتی

بخش پانزدهم

به نوشته ابن حماد، معز یک بار تمیم، فرزند ارشد خود، را به جانشینی خود برگزیده بود، اما بعدها نص مبنی بر ولایت عهدی خود را از او باز پس گرفت.^۴

به هر حال معز فاطمی در حدود ۳۵۷ قمری، عبدالله فرزند

۵۱. ابومنصور نزار بن المعز معد بن منصور بالله ابوطاهر اسماعیل بن القائم بامرالله محمد بن عبیدی مهدوی مغربی، ملقب به العزیز بالله فاطمی (۳۴۴-۳۸۳ ق/ ۹۵۵-۹۹۳ م) صاحب مصر، شام و مغرب، سومین پسر المعزالدین الله فاطمی و پنجمین خلیفه فاطمی و نخستین خلیفه فاطمی که در مصر به حکمرانی نشست.

ابن خلکان درباره خلفای فاطمی گوید: بیش تر اهل علم، نسب مهدی عبیدالله جد خلفای فاطمی مصر را تأیید نکرده اند و صحیح نمی دانند.^۱ اما ذهبی به صراحت نوشته است: این خاندان علوی و فاطمی بودند و عزیز، صاحب مصر و شام و مغرب بود و پس از مرگ پدرش در ربیع الآخر ۳۶۵ / دسامبر ۹۷۵ به خلافت رسید؛ در حالی که تنها ۲۱ سال داشت.^۲

او فقط حدود یک سال قبل از خلافتش، به ولایت عهدی پدرش منصوب شده بود و این، پس از مرگ برادرش عبدالله در ۳۶۴ قمری / ۹۷۴ میلادی بود. معزالدین الله در واقع دومین فرزند خود، عبدالله، را جانشین خویش ساخته بود و نه پسر ارشدش تمیم را؛ زیرا وی مظنون به همکاری با کسانی بود که بر ضد معز توطئه چینی می کردند. امیر تمیم که در ۳۳۷ قمری / ۹۴۸-۹۴۹ میلادی زاده شد، روابط نزدیکی با فاطمیان مخالف و ناسازگار با پدرش معز، داشت و مکاتبات سری میان وی و آنان در جریان بود. پدرش معز که از این ماجرا اطلاع یافته بود و هم چنین شیوه زندگی و بی بند و باری تمیم را می دید، وی را به جانشینی بر نگزید و از مقام خلافت پس از خویش محروم ساخت و برادر جوان ترش عبدالله را نامزد خلافت و جانشینی خود کرد.^۳

۵۱. المنتظم ابن جوزی، ۱۹۰/۷؛ الکامل فی التاریخ، ۱۱۶/۹-۱۱۸؛ البیان المغرب ابن عذاری، ۲۲۹/۱ به بعد؛ وفيات الاعیان، ۳۷۱/۵-۳۷۶؛ مرآة الجنان، ۴۳۰/۲-۴۳۱؛ تاریخ ابن ایاس، ۴۸/۱-۵۰؛ تاریخ ابن وردی، ۳۱۳/۱؛ تاریخ الفارقی، ص ۷۱؛ تاریخ العظیمی، ص ۳۱۴؛ تاریخ الاسلام ذهبی (حوادث و وفيات، ۳۸۱-۴۰۰ ق) ص ۱۲۹-۱۳۱؛ سیر اعلام النبلاء، ۱۶۷/۵-۱۷۳؛ العبر ذهبی، ۳۴/۳؛ البداية و النهاية، ۳۲۰/۱۱؛ تاریخ ابن خلدون، ۵۱/۴-۵۶؛ خطط مقریزی، ۳۵۴/۱ به بعد؛ انعاظ الحفماء، مقریزی، صفحات متعدد؛ بدائع الزهور، ۱۹۷/۱/۱؛ المختصر فی اخبار البشر، ۱۳۱/۲؛ النجوم الزاهرة، ۱۱۲/۴-۱۲۵؛ ذیل تاریخ دمشق ابن قلالی، ص ۱۴-۴۴؛ عیون الاخبار و فنون الآثار، ادريس، ۲۰۵/۶-۲۴۸؛ تاریخ انطاکی، ص ۱۴۶-۱۸۰؛ ذیل تجارب الامم، ۲۰۸/۳ به بعد؛ الدررة المضیة، ص ۲۳۸؛ شذرات الذهب، ۱۲۱/۳؛ اخبار الدول المنقطعة ابن ظاهر ازدی، ص ۳۱-۴۲؛ اخبار ملوک بنی عبید، محمد بن علی بن حماد، ص ۴۸-۴۹؛ اخبار مصر، ابن میسر، ص ۴۷-۵۲ (۱۶۸-۱۷۶)؛ کنز الدرر، ابن دواداری، ۱۷۴/۶-۱۸۰ و ۱۸۶-۲۲۹؛ تاریخ الدولة الفاطمیة، حسن ابراهیم، ص ۱۵۶-۱۶۳؛ تاریخ فاطمیین مصر، زاهد علی، ۱۸۹/۱-۲۰۵؛ اعلام الاسماعیلیه، مصطفی غالب، ص ۵۷۷-۵۸۲؛ العزیز بالله الفاطمی، علی حسن خربوطلی، قاهره، ۱۹۶۸ م؛ الخلیفه الفاطمی الخامس العزیز بالله الفاطمی، عارف تاهر، بیروت، ۱۹۸۲ م؛ معجم الادباء، ۱۶/۱۸-۱۷؛ تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ص ۲۰۱-۲۱۷ به بعد.

۱. وفيات الاعیان، ۳۷۳/۵.

۲. تاریخ الاسلام ذهبی (حوادث و وفيات ۳۸۱-۴۰۰ ق)، ص ۱۲۹.

۳. سیرة الاستاذ جوذر، ابوعلی جوذری، ص ۶۲-۶۹ به بعد.

۴. اخبار ملوک بنی عبید، ص ۴۷.

کوچک‌تر خود را به جانشینی منصوب کرد و او را امام اسماعیلیان و خلیفه فاطمیان پس از خویش قرار داد. اما این انتصاب را که بعدها موجب شگفتی بسیاری از درباریان و اعضای خاندان فاطمی شد، نخست فقط بر جوذر (۳۶۳ ق/ ۹۷۳-۹۷۴ م)، که به او اعتماد داشت، آشکار ساخت و وی به نوبه خویش، این راز را به دستور معز، هفت ماه پنهان داشت و سپس آشکار کرد.^۱ دیری نپایید که عبدالله دیده از جهان فرو بست و معز بر خلاف معتقدات گروهی از اسماعیلیان نخستین، یعنی مبارکیه، که اعتقاد داشتند نص امامت پس از امام حسن و امام حسین فرزندان علی بن ابی طالب (ع)، از برادری به برادر دیگر سرایت یافت، پسر دیگرش نزار را جانشین خود کرد و برای بار دوم، تمیم برادر بزرگ‌تر را نادیده انگاشت و نزار را که هفت سال از او جوان‌تر بود، بر وی ترجیح داد و تمیم از آن پس، از فعالیت‌های سیاسی و نظامی کناره‌گیری کرد و در کسوت شعر و ادب، شهرتی کسب نمود و در جوانی در ۳۷۴ یا ۳۷۵ قمری / ۹۸۴ یا ۹۸۶ میلادی در قاهره دیده از جهان فرو بست.^۲

بیش‌تر منابع، عزیز بالله فاطمی را بهترین و خردمندترین خلیفه فاطمی مصر دانسته‌اند. وی علاوه بر این که مدیری عالی و مدبر و سیاستمداری نیک بود، به خوبی می‌دانست چگونه از خدمات اشخاص با استعداد و توانا، بدون آن که به اعتقادات مذهبی آن‌ها کاری داشته باشد، بهره بگیرد. وی در تنظیم امور مملکت از وزیری با تدبیر چون ابوالفرج یعقوب بن یوسف بن کلس بهره فراوان برد و از او پس از مرگ پدرش معز کمک گرفت و هم‌چنان در مقامات مالی و اداری که به آن اشتغال داشت، ابقا کرد و در سال ۳۶۷ قمری / ۹۷۷ میلادی وی را به وزارت خویش برگزید و در ۳۶۸ قمری، به او لقب «الوزیر الاجل» داد و دست وی را در بسیاری از امور حکومتی باز گذاشت. به این ترتیب ابن کلس نخستین وزیر سلسله فاطمیان گردید و به استثنای دو دوره کوتاه برکناری، بیش از دوازده سال و تا زمان مرگش، در سمت وزارت باقی ماند.^۳

عزیز بالله فاطمی، هدف خویش را معطوف به استوار ساختن پایه‌های قدرت و گسترش حکومت و نفوذ فاطمیان در بیرون از مصر و به‌ویژه در شام و گرفتن مناطق شامات از دولت عباسیان و حکومت بیزانس کرد و این در واقع هدف اصلی وی بود. از این رو پس از این که به قدرت رسید، در ۳۶۵ قمری / ۹۷۶ میلادی بی‌درنگ نیرویی به سرکردگی جوهر، سپهسالار آزموده و کهنه کار، برای باز پس‌گیری دمشق از الفتکین که با قرامطیان همدست شده بود، به شام فرستاد، ولی جوهر نتوانست کاری از پیش برد و مجبور به

عقب‌نشینی به رمله و عسقلان شد و هفده ماه به محاصره افتاد. در این فاصله عزیز، خود، فرماندهی سپاه را به‌عهده گرفت و پا به عرصه کارزار نهاد و الفتکین و قرامطه را در ۳۶۸ قمری / ۹۷۶ میلادی در نزدیکی رمله شکست داد و الفتکین را اسیر کرد و با قرامطه نیز از در صلح و آشتی درآمد. او با الفتکین نیز با گذشت و سخاوتمندانه رفتار کرد و نه تنها او را بخشید، بلکه وی و سپاهیان ترکش را به خدمت خود درآورد، اما دیری نپایید که الفتکین مورد حسادت و نفرت ابن کلس، وزیر قدرتمند فاطمیان، قرار گرفت و به تحریک او در ۳۷۲ قمری مسموم شد.^۴

عزیز پس از گرفتن دمشق، قصد داشت قلمرو خود را در شمال شام نیز بسط دهد و به دنبال این هدف، بکجور، حکمران شورشی حمص، را واداشت تا به حلب حمله کند؛ ولی او در این راه موفق نشد. از این می‌توان نتیجه گرفت که سیاست خارجی عزیز بیرون از شام فعال و چشمگیر نبود و در کوشش‌های خود برای تسخیر امیرنشینی حمدانی که تحت حمایت بیزانسیان قرار داشت، شکست خورد؛ اما در پیمانی که با «سیلیوس دوم» بست، توانست شرایط مساعدی را بگنجاند که باعث شد محدودیت‌های بازرگانی‌ای را که دولت بیزانس برای فاطمیان مقرر کرده بود، از میان بردارد. او از مقابله مستقیم با عباسیان و آل بویه در عراق اجتناب ورزید و در مورد قرامطه بحرین توانست بیعت و فرمانبرداری رسمی ولی منقطع آن‌ها را به دست آورد.^۵

در عین حال وی توانست برای مدتی شهرهای حلب، حماة و حمص را نیز فتح کند و ابوالدواد محمد بن مسیب در موصل برایش خطبه خواند و نام وی را بر سکه‌های ضرب زد. هم‌چنین در یمن، شام، مدائن و مغرب نیز به نامش خطبه خواندند و دولت و شکوه وی حتی از الطائع عباسی نیز بیش‌تر بود.^۶

در دوره عزیز، مسیحیان به‌ویژه از آزادی دینی و آزادی در شرکت کردن در کارگاه‌های اداری و حکومتی برخوردار بودند و این امر را می‌توان از به وزارت رسیدن ابن نسطورس و تمایل آشکار خلیفه به بحث و گفت‌وگوی دینی میان سوروس، اسقف اشمونین، و قاضی ابن نعمان، قاضی القضاة، فاطمیان، به خوبی فهمید.

۱. سیره الاستاذ جوذر، ص ۱۳۹-۱۴۰.

۲. تمیم الفاطمی، بیروت، ۱۹۸۲ م.

۳. تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ص ۲۱۴-۲۱۵.

۴. همان، ص ۲۱۰-۲۱۲.

۵. همان، ص ۲۱۳-۲۱۴.

۶. وفیات الاعیان، ۳۷۳/۵-۳۷۴.

میراث شهاب

نسخه‌ای از تاریخ طبری را که به صد دینار خریده بود، نزد العزیز بالله فاطمی برد تا آن را به وی بفروشد. عزیز به کتابدانش دستور داد تا نسخه‌هایی از تاریخ طبری را که در کتابخانه‌اش بود، نزد او بیاورند. در آن زمان در کتابخانه وی بیست و اندی نسخه از این کتاب وجود داشت. هم‌چنین از کتاب الجمهرة ابن درید، سخن به میان آمد و عزیز از خزانه کتاب‌های خویش، صد نسخه از آن را ارائه کرد.^۶

از این مطالب برمی‌آید که العزیز بالله فاطمی، چنان شیفته کتاب بود که در گردآوری آن‌ها به یک یا چند نسخه اکتفا نمی‌کرد، بلکه از برخی کتاب‌ها حتی صد نسخه تهیه کرده بود. در برخی منابع اشاره شده است که وی برای استنساخ کتاب‌ها، کاتبان زبردست و خوش خطی استخدام کرده بود که شبانه روز در کتابخانه‌اش کار می‌کردند.

رئیس و متولی و کتابدار ارشد کتابخانه وی، ابو عبدالله محمد بن اسحاق شابشتی (متوفی ۳۹۰ ق / ۱۰۰۰ م) صاحب کتاب معروف الدیارات بوده است.^۷

۵۲. ابوالقاسم نوح بن منصور بن عبدالملک بن نوح بن نصر بن احمد بن اسماعیل بن احمد بن اسد بن سامان سامانی ملقب به «الرضی»

۱. تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ص ۲۱۶.
۲. همان و نک: تاریخ الاسلام ذهبی، ص ۱۳۱.
۳. وفیات الاعیان، ۳۷۲/۵؛ خطط مقریزی، ۳۸۴/۱؛ النجوم الزاهرة، ۱۱۳/۴.
۴. یتیمه الدهر، ۲۵۴/۱.
۵. خطط مقریزی، ۴۰۹/۱.
۶. نصوص ضائعة من اخبار مصر، مسیحی، ص ۱۷؛ خطط مقریزی، ۴۰۸/۱.
۷. معجم الادیاء یا قوت حموی، ۱۷-۱۶/۱۸-۱۷ و نک: مسود المواعظ و الاعتبار، ص ۱۴۰-۱۴۱؛ الوافی بالوفیات، ۱۹۴/۲ و ۲۲۱۷۴/۲؛ الکتاب العربی المخطوط و علم المخطوطات، فؤاد ایمن سید، ۲۳۸-۲۴۲.
۵۲. المنتظم، ۲۰۱/۷-۲۰۲؛ الانساب سمعانی، ۱۴/۷ (۲۰۲/۳)؛ اللباب، ۹۴/۲ (۵۳۲/۱)؛ البداية و النهایة، ۳۲۳/۱۱-۳۲۴؛ الکامل ابن اثیر، ۱۲۹/۹ (۲۲۳/۸)؛ تاریخ مختصر الدول، ص ۲۹۸؛ المختصر فی اخبار البشر، ۱۳۲/۲؛ مآثر الناقه، ۳۲۹/۱؛ سیر اعلام النبلاء، ۵۱۴/۱۶-۵۱۵؛ تاریخ الاسلام (حوادث و وفیات ۳۸۱-۴۰۰ ق)، ص ۱۵۹؛ العبر، ۳۸/۳؛ دول الاسلام، ۲۳۵/۱؛ النجوم الزاهرة، ۱۹۸/۴؛ شذرات الذهب، ۱۲۶/۳-۱۲۷؛ تاریخ ابن خلدون، ۳۵۲/۴؛ تاریخ گزیده، ص ۳۸۲-۳۸۶؛ مجمل فصیحی، ۸۸/۲-۹۶-۱۰۰؛ تاریخ ادبیات در ایران صفا، ۲۰۵/۱؛ تاریخ ایران سایکس، ۲۹/۲؛ سلسله‌های اسلامی، ص ۱۵۹؛ تاریخ ایران از فروپاشی دولت ساسانیان تا آمدن سلجوقیان، ص ۱۳۶-۱۳۸؛ روضة الصفا تهذیب و تلخیص، ۵۶۴/۴-۵۷۶؛ طبقات الاطباء، ابن ابی اصیعه، ۴/۲؛ جشن نامه ابن سینا، صفا، ۱۱/۱؛ الوافی بالوفیات، ۳۹۴/۱۲؛ کشف الظنون، ۹۹/۳؛ الکتاب العربی المخطوط و علم المخطوطات، فؤاد ایمن سید، ۲۶۵/۱؛ یادنامه ابن سینا، ص ۶۳-۴۸ (مقاله: ابن سینا و کتابخانه‌های ایرانی زمان وی)؛ اسلامی کتب خانی، ص ۳۶، ۱۰۲-۱۰۳؛ خزائن الکتب العربیة فی الخاقین، ۱۷۰/۱-۱۷۱؛ تاریخ آداب اللغه زیدان، ۳۳۶/۲.

او که شیعه‌ای مؤمن بود، بر پای مراسم عزاداری عاشورا و نیز بر پای جشن و صاییت امیر مؤمنان، علی بن ابی‌طاب (ع) را در عید غدیر خم، سخت تشویق می‌کرد. این هر دو، از زمان پدرش معز در مصر رایج شده بود و در واقع اصل این مراسم شیعی در فاصله سال‌های ۳۵۳-۳۵۲ قمری / ۹۶۳-۹۶۴ قمری در زمان معز الدولة بویه‌ی، در بغداد آغاز شده بود.^۱

برای آخرین بار عزیز بالله بر آن شد که خود، برای از یاد آوردن قوای مشترک حمدانیان جلب و دولت بیزانس قدم به عرصه نهد و شخصاً اقدام کند، اما ناگهان در بلیس نخستین توقفگاه در مسیر شام، در رمضان ۳۸۶/۱ کتبر ۹۹۶ بر اثر بیماری قولنج در حمام درگذشت. مدت حکمرانی وی تقریباً ۲۱ سال بود و پس از مرگ او، فرزندش ابوعلی المنصور، ملقب به «الحاکم بامرالله» که در آن زمان حدود یازده سال داشت، جانشین وی شد.^۲

قصر البحر در قاهره - که مانند آن در شرق و غرب وجود نداشت - و قصر طلا و جامع قرافه، از آثاری است که در روزگار وی بنا گردید. جامع قاهره را وی در ۳۸۰ قمری بنیان نهاد.^۳

وی شعر نیز می‌سروده است و ثعلبی ابیاتی از وی را آورده که به این شرح است:

نحن بنو المصطفى ذُوو محن تجزعهما فی الحیاة کاظمنا
عجیبة فی الانام محنتنا اولئنا مبتلی و خاتمتنا
یفرح هذا الوری بعیدهم طراً و اعیادنا ما تمنا^۴

شیفتگی عزیز بالله فاطمی به کتاب

مورخان مصری، از جمله مسیحی و مقریزی، نوشته‌اند که در خزانه کتاب‌های قصر فاطمی در قاهره بیش از ششصد هزار جلد کتاب وجود داشته و یحیی بن ابی طی شیعی گوید: از عجایب دنیا، خزانه کتب قصر فاطمیان در قاهره است و گفته می‌شود که در تمامی جهان اسلام در آن روزگار، کتابخانه‌ای بزرگ‌تر از کتابخانه‌ای که در قصر فاطمیان در قاهره بود، وجود نداشت.^۵

مسیحی در حوادث ۳۸۳ قمری / ۹۹۳ میلادی از برخی کتاب‌هایی که در این خزانه بوده، این‌گونه یاد کرده است: نزد العزیز بالله فاطمی از کتاب العین خلیل بن احمد، سخنی به میان آمد و عزیز بالله به خزانه داران [کتابداران] خود دستور داد تا از خزانه وی، نسخه‌هایی از آن کتاب بیاورند. در آن زمان در آن کتابخانه سیصد و اندی نسخه از این کتاب وجود داشت. از جمله، نسخه‌ای از کتاب العین، به خط مؤلف آن، خلیل بن احمد، وجود داشت. هم‌چنین نوشته‌اند: مردی

و معروف به «امیرنوح» (۳۵۳-۳۸۷ ق/ ۹۶۴-۹۹۷ م) پادشاه خراسان، غزنه و ماوراءالنهر که پایتخت وی شهر بخارا بود.

وی در ۳۵۳ قمری در شهر بخارا دیده به جهان گشود و در همان‌جا نشو و نما یافت و در سال ۳۶۵ قمری / ۹۷۵-۹۷۶ میلادی در نوجوانی و در حالی که بیش از دوازده سال نداشت، در ماوراءالنهر و در شهر بخارا جانشین پدرش، منصور سامانی، گردید و به سلطنت و حکومت رسید و بر خلاف صوابدید و مصلحت‌اندیشی ابوالحسن سیمجور، مقام وزارت خویش را به ابوالحسین عبدالله بن احمد عتبی سپرد. قطعاً مادرش در این تصمیم‌گیری دخالت داشته است و چون وی جوان بود، مادرش و وزیر جدید، او را در کار فرمانروایی مساعدت فراوان کردند.

با این انتخاب، اختلاف و نقاری شدید بین سران مملکت پدید آمد و هر کس از گوشه‌ای قصد مملکت او کرد. مثلاً خلف بن سعد در سیستان سر به شورش برداشت و از دادن خراج ابا کرد و حسین بن طاهر مأمور سرکوبی وی گردید و خلف را در قلعه ارگ محاصره کرد. این محاصره هفت سال به طول انجامید و همین موضوع از شکوه و عظمت ساسانیان در نظر مردم کاست. از طرف دیگر، ابوالحسن سیمجور، که از پادشاه جوان رنجیده بود، مدتی ساکت ماند، اما بر خراسان حکومت و بلکه پادشاهی می‌کرد. وزیر جدید تنها توانست در ظاهر تملق وی بگوید، ولی در پنهان به سعایت از وی و تباه کردن او نزد امیر نوح با جدیت ادامه داد، تا این‌که امیر جوان در سال ۳۷۲ قمری / ۹۸۲ میلادی ابوالحسن را از حکومت خراسان برکنار کرد و به جای وی ابوالعباس تاش حسام الدوله را، که سپهسالار ترک و از غلامان پدر وزیر و سرسپرده وی بود، به امارت خراسان برگزید. این امر موجب تیرگی بیشتر روابط وی با ابوالحسن گردید و ابوالحسن سیمجوری به قهستان و هرات که اقطاع خاندانش بود، گریخت.^۱

سپاه خراسان که در آن روزگار، تنها سپاه ثابت ساسانیان بود، فراهم آمد و در اواخر همان سال به امر امیر نوح سامانی به جنگ با آل بویه گسیل شد، اما پس از پیروزی نخستین، عاقبت به طور قطع از آل بویه شکست خورد و تنها مرگ عضدالدوله بویه، آل بویه را از هجوم به خراسان بازداشت.^۲

از سوی دیگر، ابوالحسن سیمجور که از عتبی وزیر شکست خورده و به امر امیر نوح از امارت خراسان برکنار شده بود، با فائق، یکی دیگر از مخالفان امیر نوح، همدست گردید و پیش از آن‌که عتبی بتواند دوباره سپاه را سازمان دهد، به دست مباشران ابوالحسن سیمجوری و فائق که حاجب درگاه شده بود، به هلاکت رسید و امیر

سامانی ابوالعباس تاشی، والی خراسان، را برای برقراری نظم پایتخت که در پی کشته‌شدن عتبی دستخوش آشفتگی شده بود، به بخارا فراخواند و تاشی به پایتخت رفت و خود را برای نبرد با ابوالحسن و پسرش ابوعلی سیمجور متحد فائق آماده ساخت، ولی او با دشمنان خویش سازش کرد و امیر نوح را برانگیخت تا حکومت بلخ را به فائق و هرات را به ابوعلی واگذارد. پس از آن، ابوالحسن به قهستان و تاش به نیشابور بازگشتند، اما دیری نپایید که ثابت شد این انتصاب‌ها خطا بوده است؛ زیرا محمد بن عزیز وزیر جدید دشمن عتبی وزیر مقتول، و طبعاً دشمن ابوالعباس تاش نیز بود و در نهان با سیمجوریان همدستان بود. تاش پس از این واقعه بار دیگر رودرروی سیمجوریان قرار گرفت و از آنان شکست خورده و به گرگان گریخت و در همان‌جا درگذشت.^۳

در سال ۳۸۰ قمری / ۹۹۰ میلادی فائق قصد تصرف بخارا را داشت که بگتوزون، سپهسالار ترک امیر نوح، وی را شکست داد، ولی دیری نپایید که دودمان قراخانیان در ۳۸۱ قمری / ۹۹۱ میلادی به رهبری بغراخان آهنگ قلمرو ساسانیان کردند. نخستین سپاهی که از جانب امیر نوح به دفع وی گسیل شده بود، کاملاً شکست خورد و نوح متوجه قاین شد و از گناه وی درگذشت و حکومت سمرقند را به او داد و به جنگ بغراخان فرستاد، اما فائق خود را تسلیم بغراخان کرد و به امیر نوح خیانت ورزید. بغراخان نیز به سوی بخارا پیشروی کرد و نوح بن منصور از بخارا گریخت و پادشاه قراخانی در سال ۳۸۲ قمری / ۹۹۲ میلادی به پایتخت سامانیان درآمد.^۴

پس از این واقعه، نوح بن منصور نامه‌ای برای ابوعلی سیمجور به نیشابور فرستاد و از او برای باز پس گرفتن بخارا کمک خواست، اما دیری نپایید که بغراخان در بخارا بیمار شد و بخارا را رها کرده، در راه درگذشت و امیر نوح بار دیگر بخارا را تصرف کرد. در آن میان، فائق کوشید بر بخارا مسلط شود، ولی از سپاهیان امیر نوح شکست خورد و به دشمن دیرینه‌اش، ابوعلی سیمجور، پناهنده شد و با وی عهد بست که به اتفاق بر حکومت سامانیان بتازند، اما امیر نوح از سبکتکین، جانشین الپ یکن در غزنه، یاری خواست و هم‌چنین امیر نوح از خوارزمیان و دیگر پادشاهان نیز مدد طلبید و در جنگی که در ۳۸۴ قمری / ۹۹۴ میلادی در خراسان با ابوعلی و فائق بین آنان روی داد، آن‌ها را شکست داد و امیر نوح سبکتکین را ملقب به ناصرالدین کرد

۱. تاریخ ایران از فروپاشی دولت ساسانیان تا آمدن سلجوقیان، ص ۱۳۶.

۲. همان.

۳. روضة الصفا، تهذیب و تلخیص دکتر زریاب خوبی، ۵۶۴/۴-۵۶۵.

۴. تاریخ ایران از فروپاشی دولت ساسانیان تا آمدن سلجوقیان، ص ۱۳۶-۱۳۷.

و به امارت خراسان برگزید؛ و محمود را نیز به سیف الدوله ملقب نمود و از آن پس سه سال آخر عمر خود را نسبتاً به آسایش حکمروایی کرد و در سال ۳۷۸ قمری پس از سه روز بیماری درگذشت و فرزندش منصور جانشین وی گردید.^۱

گویند دولت‌های ملوک الطوائفی در ایران، در مورد تکریم علما و گسترش دانش با حکومت عباسیان مقابله می‌کردند و در این راه حتی بر عباسیان پیشقدم بودند. از آن جمله، دودمان سامانیان در ماوراءالنهر و خراسان بودند که از حامیان و دوستان دانشمندان و مروجان ادب و فرهنگ فارسی به شمار می‌آمدند و در میان این دودمان، امیرنوح بن منصور سامانی، حاکم بخارا، این شهر را قبله آمال و مکان اجتماع عالمان و دانشوران قرار داده و دانشمندان، حکیمان، ادیبان و شاعران بسیاری را در آن جاگرد آورده بود.^۲

شیفتگی وی به کتاب

امیرنوح سامانی کتابخانه‌ای بزرگ، دارای مجموعه‌ای عظیم و نفیس از آثار و تألیفات دانشمندان و عالمان جهان اسلام ایجاد کرده بود که به گفته برخی، کتابخانه‌ای عظیم‌المان بود که شهرت آن عالمگیر شده بود و دانشمند و فیلسوف و پزشک برجسته ایرانی، ابن سینا، به این کتابخانه رفت و آمد می‌کرد.

ابن سینا که خود این کتابخانه را دیده، آن را به بزرگی و عظمت و نفاست و فراوانی کتابهایش ستوده است. گویند امیرنوح سامانی بیمار شد و پزشکان دربار از درمان وی ناتوان شدند. در آن زمان ابن سینا - که گویا هفده ساله بود - به دانشوری شهرت داشت. پزشکان نام او را نزد امیرنوح سامانی می‌برند و از او می‌خواهند که برای درمان خود، وی را به حضور خویش فراخواند. شاه سامانی توصیه آنان را به کار می‌بندد و ابن سینا را نزد خویش فرامی‌خواند و وی به بخارا بر سر بالین امیرنوح می‌رود و او را با همراهی سایر پزشکان مداوا می‌کند و از آن پس در شمار درباریان و پزشکان شاه سامانی در می‌آید. سپس از امیرنوح اجازه می‌گیرد تا وارد کتابخانه بزرگ و مشهور وی شود و امیرنوح به او اجازه می‌دهد و ابن سینا آزادانه وارد آن جا می‌شود و درباره آن می‌گوید: در این کتابخانه کتاب‌هایی دیدم که تا آن روزگار نه کسی نام آن‌ها را شنیده بود و نه دیده بود و حتی خود من هم بسیاری از آن‌ها را ندیده و نامشان را شنیده بودم و سپس به خواندن آن‌ها پرداختم و از آن‌ها بهره فراوان بردم. از این کتابخانه من فهرست راهنمای کتاب‌های مؤلفان اوایل و قدیمی را خواندم و کتاب‌های مورد نیازم را در آن دیدم که عنوان بسیاری از آن‌ها برایم ناآشنا بود.^۳

این اظهار نظر شخصیتی علمی و دانشمندی بزرگ است که در روزگار خویش سرآمد همگان بود و با کتاب‌ها و تألیفات اوایل و اواخر آشنایی داشت. او از این کتابخانه و کتاب‌ها و نفیس آن با شگفتی نام می‌برد و ادعا می‌کند که در میان فهرست اسامی کتاب‌های موجود در آن به نام کتاب‌هایی برخوردار است که نه تنها مردم و دانشمندان دیگر آن‌ها را ندیده و نامشان را هم نشنیده بودند که خود او نیز، با آن هم توان علمی نه تنها آن کتاب‌ها را ندیده بود که نامشان را هم نشنیده بود.

ابن سینا تا در بخارا بود به شکلی مداوم در آن کتابخانه به مطالعه و بهره‌گیری از آن کتاب‌ها اشتغال داشت و بسیاری از آثار خویش را نیز در همان کتابخانه و با استفاده از همان آثار و تألیفات به رشته تحریر درآورد.

او می‌گوید: وقتی داخل کتابخانه شدم، دیدم آن جا اتاق‌های گوناگون دارد و در هر اتاق صندوق‌هایی پر از کتاب دیدم که برخی روی بعضی دیگری منظم چیده شده بود. در یک اتاق کتاب‌های ادبیات و دوا این اشعار عربی بود و در اتاق دیگری فقه و در سومی حدیث و آثار و هر اتاق به یک علم اختصاص داشت.^۴

از این سخنان چنین برمی‌آید که این کتابخانه، هم فهرست داشته و هم به صورت موضوعی طبقه‌بندی شده بوده که دست‌یابی به منابع آسان باشد.

به گفتهٔ ماکس وایزویلر این کتابخانه در ذی‌قعدة ۳۸۹ / اکتبر ۹۹۹ دچار آتش سوزی شده و همهٔ کتاب‌های موجود آن در میان آتش سوخت و انگشت اتهام به سوی ابن سینا نشانه رفت که پس از آن که آثار خود را از آن فراگرفت و کتاب‌های آن را تلخیص و به خود نسبت داد، آتش زد تا دیگران بر آن مطلع نشوند.^۵ اما این اتهام نارواست؛

۱. روضة الصفا (تهذیب و تلخیص زریاب خوبی)، ۴/۵۶۴-۵۷۶؛ تاریخ ایران از فروپاشی دولت ساسانیان تا آمدن سلجوقیان، ص ۱۳۸-۱۳۷؛ تاریخ گزیده، ص ۳۸۴.

۲. وفیات الاعیان، ۱/۱۵۳؛ تاریخ ایران از فروپاشی دولت ساسانیان تا آمدن سلجوقیان، ۴/۱۳۴؛ اسلامی کتب خانگی، ص ۱۰۲-۱۰۳؛ خزائن الکتب العربیة فی الخافقین، ۱/۱۷۰-۱۷۱؛ کتابخانه‌های ایران جواهر الکلام، ص ۲۳؛ نامه دانشوران، ۱/۵۷.

۳. عیون الانباء، ص ۴۳۸-۴۳۹؛ مفتاح السعادة، ۱/۲۴۲؛ خزائن الکتب العربیة فی الخافقین، ۱/۱۷۰-۱۷۱.

۴. عیون الانباء، همانجا؛ کتاب العربی المخطوط و علم المخطوطات، ۱/۲۶۵؛ الوافی بالوفیات، ۱۲/۳۹۴.

۵. کشف الظنون، ۳/۹۹؛ یادنامه ابن سینا (ابن سینا و کتابخانه‌های ایرانی زمان وی)، ص ۴۸-۶۳؛ جشن نامه ابن سینا، ۱/۱۱؛ نقش کتابخانه‌های مساجد در فرهنگ و تمدن اسلامی، ص ۱۴۴.

زیرا ابوعلی سینا پیش از آمدن به بخارا، در دانش شهره آفاق بود و از همین رو وی را به بخارا خواستند. از آن گذشته، ابن سینا در بخارا و به دلیلی نزدیکی به امیرنوح و دانش گسترده، مورد حسادت و دشمنی بسیاری از درباریان و حتی پسران امیر نوح قرار داشت و به گمان بسیاری، آنان برای بدنام کردن ابن سینا این کتابخانه بزرگ و نفیس را به آتش کشیدند.

به هر حال از مطالب گذشته به دست می‌آید که امیرنوح سامانی و پدران وی به کتاب علاقه بسیار داشتند و تأسیس چنین کتابخانه با عظمتی، خود بیانگر شیفتگی آنان به کتاب و کتابخانه و علم و عالمان است.

۵۳. ابو جعفر احمد بن محمد بن محمد بن عبیده اموی طلیطلی معروف به «ابن میمون» (۳۵۳-۴۰۰ ق/ ۱۰۰۹ م) عالم، فقیه، محدث و ادیب.

وی در طلیطله دیده به جهان گشود و در همان جا نشو و نما یافت و علوم ابتدایی را فرا گرفت. او ابتدا در زادگاه خویش از ابو محمد عبدالله بن محمد بن امیه، ابو محمد عبدالله بن فتح بن معروف، محمد بن عمرو بن عیشون، عبدالله بن عبدالوارث، شکور بن حبیب و ابو غالب تمام بن عبدالله، عبدوس بن محمد بن ابراهیم خستی و گروهی دیگر از عالمان طلیطله و دانشمندان و محدثانی که به این شهر می‌آمدند، دانش آموخت و حدیث شنید و روایت کرد و در همه این مجالس تدریس، همراه و همگام با دوستش ابراهیم بن محمد معروف به «ابن شنظیر» شرکت داشت. سپس همراه او عازم قرطبه شد و در آنجا در مجالس درس و سماع حدیث، ابو جعفر بن عون الله، ابو عبدالله ابن مفرج، خلف بن محمد خولانی، عباس بن اصیغ، ابو عبدالله بن ابی دلیم، خطاب بن مسلمة بن بتری و ابو محمد بن عبدالمؤمن و گروهی دیگر غیر از اینان حدیث شنید و به تکمیل دانش خود پرداخت.^۱

پس از آن در سال ۳۸۰ قمری، یعنی در ۲۷ سالگی، همراه دوست خود، ابن شنظیر، به مشرق سفر کرد و برای انجام دادن مراسم حج به مکه رفت و در آنجا از ابوطاهر محمد بن جبریل عجیفی، ابویعقوب یوسف بن احمد صیدلانی، ابوالحسن علی بن عبدالله بن جهضم، ابوالقاسم سقطی و جمعی دیگر، حدیث شنید. سپس به مدینه رفت و در آنجا نیز از ابوالحسین یحیی بن محمد حسنی حنفی، ابوعلی حسن بن محمد مقری، ابو محمد زیدی و دیگران و در وادی القری از ابو جعفر احمد بن علی بن مصعب و در مدین از ابوبکر موسی صوفی و در ایله از ابوبکر بن منتصر و در مصر از ابوعدی عبدالعزیز بن علی مقری، ابوبکر بن اسماعیل، ابوالقاسم جوهری، ابوطیب بن غلبون،

ابوبکر آدقوی، ابو علاء بن ماهان، عبدالغنی بن سعید و دیگران و در طرابلس از ابو جعفر مؤدب بن احمد بن حسین و در قیروان از ابوالقاسم عبدالرحمن بن محمد بکری و در مسیله از ابو عبدالله محمد بن ابی زید و در تنیس از ابوالقاسم سوار بن کیسان حدیث شنیده و دانش آموخت. وی آن‌گاه به زادگاه خود طلیطله بازگشت و در آن جا ماندگار شد و مردم و دانشجویان نزد وی می‌شتافتند و در مجالس درس و بحث او شرکت می‌کردند.^۲

ابن بشکوال در وصف وی، که پس از مهاجرت هایش در طلب علم و استماع حدیث به شهرهای مهم جهان اسلام سفر کرده بود و با کوله‌باری از دانش و ادب و فقه و حدیث به زادگاهش بازگشته بود، چنین می‌گوید: وی از اهل علم و فهم، حافظ فقه، راوی حدیث، دقیق الذهن در جمیع علوم و دارای اخلاق و آداب، همراه با زهد و فضل و پارسایی و فردی آخرت‌گرا بود و به همین دلیل هیچ‌گاه همسری اختیار نکرد و تا پایان عمر مجرد باقی ماند. کتاب‌های وی و آثاری که نوشته بود و هم‌چنین کتاب‌های دوستش، ابن شنظیر، از صحیح‌ترین کتاب‌ها در طلیطله به شمار می‌رفت.^۳

شیفتگی وی به کتاب

در مورد علاقه وی به کتاب و گردآوری تألیفات دانشمندان روزگار خود، نوشته‌اند که کتاب‌های فراوانی در هر فن و دانشی گردآورده و بیش‌تر آن‌ها را خود استنساخ کرده بود. وی در گزینش کتاب‌ها بسیار دقت می‌کرد؛ به گونه‌ای که مجموعه کتاب‌های خود را از میان کتاب‌های بسیار و آثار و تألیفاتی که به نظرش مهم می‌آمد انتخاب و آن‌ها را تهیه می‌نمود یا به امانت می‌گرفت و از روی آن‌ها با حوصله و دقت فراوان نسخه برداری می‌کرد. به همین دلیل گفته‌اند که کتاب‌هایی را که گردآورده بود از کتاب‌های مرجع و ارزشمند بودند. از این گذشته او پیوسته کتاب‌هایی را که استنساخ کرده بود، دوباره بررسی، مطالعه و تصحیح می‌کرد تا اگر نقطه‌ای را فروگذاری کرده و یاد در موقع نسخه برداری جمله و یا کلمه‌ای جا افتاده است، تدارک سازد و اگر کلمه‌ای اضافه شده است، اصلاح گردد و از همین روست که ابن بشکوال درباره مجموعه گردآوری

۵۳. صله ابن بشکوال، ۲۵/۱-۲۸؛ تاریخ الاسلام ذهبی (حوادث ۳۸۱-۴۰۰ ق)، ص ۳۸۴؛ سیر اعلام النبلاء، ۱۷/۱۵۰-۱۵۱؛ تذکره الحفاظ، ۱۰۹۱/۳؛ طبقات الحفاظ، ص ۴۲۳؛ شذرات الذهب، ۳/۱۵۸-۱۵۹؛ کتاب العربی المخطوط و علم المخطوطات، ۱/۱۸۲.

۱. صله ابن بشکوال، ۲۵/۱؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ص ۳۸۴.

۲. صله ابن بشکوال، ۲۷/۱.

۳. همان، ۲۵/۱.

و استنساخ شده به دست وی و دوستش ابن شنظیر گوید: کتاب‌های او و دوستش از صحیح‌ترین کتاب‌ها در طلیطله بود.^۱

نوشته‌اند که روزی بازار طلیطله آتش گرفت و خانه ابن میمون که در قرآیین در نزدیکی بازار بود، در میان آتش سوخت و تنها اتاقی که در واقع کتابخانه وی بود و مجموعه کتاب‌هایش در آن نگاهداری می‌شد، از شرّ شعله‌های آتش در امان ماند و مردم با شگفتی به این منظره حیرت‌انگیز نگاه می‌کردند.^۲

وی در روز دوشنبه هشت روز مانده از شعبان سال ۴۰۰ قمری دیده از جهان فرو بست و در حومه باب شاقره در ربض طلیطله به خاک سپرده شد و دوستش ابن شنظیر بر جنازه وی نماز خواند.^۳

۵۴. بهاءالدوله ابو نصر فیروزبن سلطان عضدالدوله بن بویه دیلمی (۳۶۰ یا ۳۶۱-۴۰۳ ق/ ۹۷۰ یا ۹۷۱-۱۰۱۲ م) از پادشاهان بزرگ آل بویه که مدت‌ها بر شیراز، کرمان، ری، خوزستان و عراق حکومت کرد.

وی در زمان پدر خود، بر شیراز، کرمان و خوزستان حکومت می‌کرد، اما پس از درگذشت پدرش، بر سر جانشینی وی میان فرزندان و نوادگانش اختلاف شدیدی روی داد و بر سر این که کدام یک از آنان منصب امیر الامرای را به عهده بگیرد، در آغاز توافق حاصل نشد؛ زیرا پسر ارشد عضدالدوله، شیردل ملقب به شرف الدوله، به کرمان فرستاده شده و حکمران آن منطقه گردیده بود و خود را جانشین پدر می‌دانست و پسر دوم وی، مرزبان، ملقب به صمصام الدوله که پس از فتح عراق به دست پدرش و در زمان حکومت وی، سهم بیشتری در اداره امور امپراتوری آل بویه داشت نیز، از سویی دیگر خود را جانشین پدر به شمار می‌آورد وی پس از درگذشت پدرش در بغداد بود. از همان آغاز، خلیفه الطائع عباسی او را بر جای پدر نشاند و او را ملقب به صمصام الدوله ساخت و در واقع وی را به رسمیت شناخت. از جانی دیگر، بهاءالدوله سومین فرزند عضدالدوله که بر شیراز حکمرانی داشت نیز، ادعای جانشینی پدر داشت و هنگام مرگ پدرش، هفده ساله بود و در واقع خاندان آل بویه، وی را به امر الامرائی منصوب کردند، ولی او نتوانست بی‌درنگ تمامی میراث خویش را تصرف کند؛ زیرا برادرش صمصام الدوله، که خلیفه او را به جانشینی پدر منصوب کرده بود، بر فارس، کرمان و خوزستان استیلا یافته بود و فخرالدوله، فرزند شرف الدوله نیز ری را زیر نگین داشت و به اشاره نزدیکان و درباریان خویش، تهاجم به مناطق زیر نفوذ صمصام الدوله و بهاء الدوله را آغاز کرد. وی قصد داشت با تصرف آن مناطق، نفوذ خود را گسترش دهد و میراث عضدالدوله را یکجا در

اختیار خود بگیرد و همین امر موجب شد تا صمصام الدوله و بهاءالدوله پادشاهان شیراز و بغداد، دو برادر، دشمنی با یکدیگر را کنار نهند و با هم صلح نمانند. به موجب پیمانی صمصام الدوله موافقت کرد که خوزستان و عراق هم‌چنان در دست برادرش بهاءالدوله باقی بماند و خود او ارجان را نگاهدارد و هر دو نفر، خلیفه را به عنوان حکم عالی پذیرفتند و به برابری یکدیگر اقرار کردند. به این ترتیب بهاءالدوله می‌بایست از لقب اضافی خود، «ضیاء الملّه»، که به هنگام جلوس بر تخت شاهی اختیار کرده بود، صرف نظر نماید و در عوض، هر دو برادر رضایت دادند که بر سکه‌هایی که می‌زدند لقب پادشاهی نقش ببندد.^۴

دیری نپایید که بهاءالدوله، الطائنه را از خلافت عزل کرد و القادر بالله را به جای وی به خلافت نشاند. هنگامی که القادر بر سریر خلافت تکیه زد، بهاءالدوله را به «شاهنشاه» ملقب نمود و یا این که خود بهاءالدوله خویش را «شاهنشاه» نامید، که از ساخته‌های عضدالدوله، پدرش، بود^۵ و به این وسیله بهاءالدوله تلویحاً فهماند که هوای رهبری تمام امپراتوری متحد آل بویه را در سر می‌پروراند؛ نه فقط عراق مستقل را.

این آرزوی دیرینه بهاءالدوله مشکلاتی در پیش رو داشت و آن، صمصام الدوله از یک سو و فرزندان شرف الدوله از سوی دیگر بود

۱. همان، ۲۷/۱؛ کتاب العربی المخطوط و علم المخطوطات، ۱۸۲/۱.

۲. همان و نیز سیر اعلام النبلاء، ۱۵۰/۷-۱۷۱.

۳. همان و نیز سیر اعلام النبلاء، ۱۵۰/۷-۱۷۱.

۴. ذیل تجارب الامم، ص ۱۵۳؛ المنتظم، ۲۶۴/۷؛ ذیل تاریخ دمشق، ص ۳۱؛ الكامل فی التاريخ، ۴۱/۹، ۴۵-۴۸، ۵۰، ۶۱-۶۶ به بعد (نک: فهرست الكامل، ۶۰/۱۳)؛ وفيات الاعیان، ۱۹۲/۱، ۱۲۴/۵، ۲۶۰؛ مختصر تاریخ ابن کازرونی، ص ۱۹۴، ۲۰۵؛ الانباء فی تاریخ الخلفاء، ص ۱۸۱-۱۸۴؛ الفخری، ص ۲۹۱؛ نهاية الادب، ۲۳۴/۲۶، ۲۳۵، ۲۴۲، ۲۴۳؛ مآثر الانفاة، ۳۱۴/۱، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۳۹؛ تاریخ ابن وردی، ۳۲۶/۱؛ تاریخ الاسلام ذهبی (حوادث و وفيات ۴۰۱-۴۲۰ ق)، ص ۷۷-۷۸؛ سیر اعلام النبلاء، ۱۸۵/۱-۱۸۶؛ دول الاسلام، ۲۴۱/۱؛ العبر ذهبی، ۸۳/۳؛ خلاصة الذهب المسبوك، ص ۲۶۳، ۲۹۳؛ الوافی بالوفیات، ۲۹۱/۷-۲۹۲؛ البداية و النهایة، ۳۴۹/۱۱؛ المختصر فی اخبار البشر، ۱۴۳/۲؛ حبيب السیر، ۳۰۷/۲، ۳۰۸، ۳۱۲، ۴۳۰، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۹، ۴۴۶؛ روضة الصفا، تلخیص و تهذیب زریاب خوبی، ص ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۵، ۵۴۶، ۵۴۸، ۵۵۵، ۶۲۱، ۶۲۶؛ تاریخ گزیده، ص ۳۵۰، ۴۱۷، ۴۲۳؛ تاریخ ایران از فروپاشی دولت ساسانیان تا آمدن سلجوقیان، ۲۴۹/۴-۲۵۵؛ معجم الادباء، ۱۲۲/۱۵-۱۲۴؛ تاریخ بناکتی، ص ۲۴۲؛ تممة الینیمة، ثعالبی، ۱۶/۱، ۹۶؛ تاریخ الحکماء، قفطی، ص ۴۰۸؛ صحیح الاعشى، ۴۴۲/۵؛ مرآة الجنان، ۳۳۶/۲؛ دانشنامه جهان اسلام، ۶۴۸/۱-۶۴۹؛ الاعلام زرکلی، ۷۵/۲؛ دائرة المعارف تشیع، ۵۰۹/۳؛ آل بویه و اوضاع زمان ایشان، ص ۱۷۸ به بعد؛ لقب پادشاهان آل بویه و سلطنت دیلم (مجله مطالعات خاورمیانه‌ای)، ج ۲۸، ش ۳-۳ (۱۹۷۶ م).

۴. تاریخ ایران از فروپاشی دولت ساسانیان تا آمدن سلجوقیان، ۲۵۰/۴-۲۵۱.

۵. حبيب السیر، ۳۰۷/۲.



جانشینی خویش کرد و او را سلطان الدوله و عز المله نامید.^۴
 بهاء الدوله بر اثر بیماری صرع، پس از چندین سال جنگ و ستیز و ۲۴ سال و سه ماه پادشاهی و حکومت و ۱۲ سال حکومت مقتدرانه، در جمادی الآخر ۴۰۳ / دسامبر ۱۰۱۲ هـ و یابہ قولی در ربیع الاول ۴۰۴ / سپتامبر ۱۰۱۳ در آر جان دیده از جهان فرو بست و فرزندش سلطان الدوله به جای وی نشست.^۶

شیفتگی وی به کتاب

پادشاهان آل بویه همگی از طرفداران علم و ادب و علاقه‌مندان به عالمان و دانشمندان و شیفتگان کتاب بوده‌اند و چنان‌که در زندگی عضدالدوله یاد کردیم، کتابخانه‌ای که وی در شیراز تأسیس کرده بود، مملو از نفایس و ذخایر ارزشمندی بود که تا آن روزگار کسی همانند آن را ندیده بود.

آن میراث گران‌سنگ و آن کتابخانه عظیم پس از عضد الدوله، به فرزندانش، به ویژه بهاء الدوله، رسید و او نیز که علاقه‌مند به علم و عالمان بود و شیفته کتاب، بر این مجموعه ذی قیمت افزود و کتاب‌های بسیاری تهیه کرد و در این کتابخانه قرار داد.

یاقوت حموی در ذیل زندگی نامه علی بن هلال کاتب، معروف به «ابن بواب» داستانی را از این شخصیت علمی که کتابدار کتابخانه بهاء الدوله بویهی بوده، نقل کرده که خود، گواه عظمت این کتابخانه و نشان از کثرت کتاب‌های آن است. از این داستان، میزان عظمت و فراوانی کتاب‌ها و شیفتگی بهاء الدوله نیز به دست می‌آید و آن داستان از این قرار است که:

ابن بواب گوید: من در خزانه کتاب‌های بهاء الدوله در شیراز به عنوان کتابدار بودم و بهاء الدوله همه اختیارات مربوط به این کتابخانه را به من وا گذاشته بود و من محافظت از آن را به عهده داشتم. روزی در بین اجزای کتاب‌هایی که به کناری ریخته شده بود، جزوه‌ای جلد شده به رنگ مشکی یافتم، پس از گردگیری آن را باز کردم و دیدم که آن جزئی از سی جزء قرآن مجید، به خط ابوعلی بن مقله، خطاط معروف، است. از آن جزء قرآن و خط آن بسیار خوشم آمد و آن را جدا کردم و نزد خود نگاه داشتم سپس در کتابخانه در جست‌وجوی بقیه

که یا باید آن‌ها را برکناری نمود و یا مطیع خویش می‌ساخت. از این رو هنگامی که دید صمصام الدوله درگیر جنگ با صفاریان است، سپاهی را آماده ساخت و به جنگ صمصام الدوله فرستاد که کاری از پیش نبرد و خوزستان را نیز از دست داد. در این هنگام صمصام الدوله که با مشکلات بسیاری روبه‌رو بود، به این نتیجه رسید که باید امیر الامرای فخرالدوله را بپذیرد تا از هجوم بهاء الدوله در امان بماند.^۱

از طرفی فخرالدوله که متوجه خراسان شده بود و با سامانیان جنگ و ستیز داشت، فرصتی برای بهاء الدوله پیش آورد که قدرت خود را فزونی بخشد و از طرفی دیگر قوای صمصام الدوله نیز روبه ضعف و کاستی نهاده بود و دیری نگذشت که بهاء الدوله با کمک و یاری متحد جدیدش، بدر بن حسویه کرد، در صدد حمله به فارس برآمد و در ۳۸۸ قمری / ۹۹۸ میلادی بر ضد قوای صمصام الدوله دست به تهاجم زد و صمصام الدوله که توان مقابله نداشت. از شیراز فرار کرد و در راه گرفتار پسران عزالدوله شد و از پا درآمد و به این ترتیب شیراز به تصرف بهاء الدوله درآمد. فخرالدوله دشمن سرسخت دیگر وی نیز، در ری دیده از جهان فرو بست و فرزندان وی که خردسال بودند، توان مقابله با بهاء الدوله را نداشتند و در واپسین روزهای سال ۴۰۰ قمری / ۱۰۰۹ یا ۱۰۱۰ میلادی به ناچار به امیرالامرائی بهاء الدوله تن دادند و خود را مطیع وی ساختند و از این عنوان دست برداشتند؛ هم‌چنین عنوان «شاهنشاهی» را که برای خویش برگزیده بودند، از دست دادند و هر دو عنوان در اختیار بهاء الدوله قرار گرفت.^۲
 دوران حکومت بهاء الدوله را می‌توان به دو دوره اساسی تقسیم کرد: دوره اول از هنگام جلوس وی در سال ۳۷۹ قمری / ۹۸۹ میلادی است که تا پایان قرن چهارم ادامه یافت و ده‌ساله پایانی قرن را پیوسته در ستیز با رقیبش در فارس سپری کرد و افزون بر آن، با موج جدیدی از مخالفت‌ها و دشمنی‌های نوادگان پدرش و برادرزادگانش روبه‌رو شد؛ با این حال با کوشش‌های مستمر عاقبت موفق شد که در ظاهر وحدت امپراتوری را بدان باز گرداند.^۳

دوره دوم از سال ۴۰۰ قمری / ۱۰۰۹ یا ۱۰۱۰ میلادی آغاز می‌شود که وی در پرتو تدبیر خویش، توانست همه بزرگان آل بویه را در ظاهر به اطاعت از خود وادارد و سمت امیرالامرای و عنوان شاهنشاهی خویش را بر سایر آل بویه تحمیل نماید و بلامنازع به حکومت بپردازد. وی تمامی این دوره را در فارس به سر برد و در عراق هیچ‌گونه مداخله‌ای نکرد؛ زیرا فرزندش سلطان الدوله را در آنجا به جای خویش گمارده بود. او اندکی پیش از مرگ، فرزندش ابوشجاع را که در سال ۳۸۲ قمری / ۹۹۲ میلادی دیده به جهان گشوده بود و در بغداد به سر می‌برد، نامزد

۱. همان و نیز تاریخ ایران.....

۲. تاریخ ایران... ۲۵۳/۴-۲۵۴.

۳. همان.

۴. همان، ۲۵۵/۴.

۵. بیش‌تر منابعی که زندگی نامه وی را نوشته‌اند.

۶. تاریخ گزیده، ص ۴۲۳.

میراث شهاب

از این ماجرا گذشت و بهاءالدوله گویا این فضیه را فراموش کرده بود، تا این که روزی در مجلس وی سخنی از ابوعلی بن مقله به میان آمد و ناگهان بهاءالدوله از من پرسید: آن جزء ناقص مصحف را نوشتی؟ گفتم: آری آن را نوشته‌ام. گفت: آن را نزد من بیاور. من آن مصحف کامل شده را با عجله نزد وی حاضر ساختم و به او دادم و او با دقت همه اجزا را بررسی و کاملاً ملاحظه نمود، اما نتوانست، آن جزئی را که من نوشته بودم و به خط و تذهیب کاری و صحافی من بود در میان سایر اجزاء مصحف شناسایی کند؛ از این رو به من گفت: آن جزئی را که تو نوشته‌ای کدام است؟ نشانم بده. من در پاسخ گفتم: بهتر است آن جزء ناشناخته باقی بماند، تا این که در نظرت کوچک آید، این مصحف کامل، به خط ابوعلی بن مقله است و این راز بهتر است نزد خودمان باقی بماند و بروز نکند و او در جواب گفت: چنین کنم و آن مصحف را نزد خود نگاه داشت و به کتابخانه و مخزن کتب خویش باز نگرداند. پس از آن من از وی خلعت و صد دینار را که قول داده بود، مطالبه کردم و او ملاحظه می‌کرد و وعده می‌داد، تا این که روزی به من گفتم: ای مولای من! در خزانه کتاب‌های شما، بیاض چینی کهنه‌ای موجود است که به کار من می‌آید، آن را در عوض خلعت و دینار به من بده، گفت: مانعی ندارد، آن را بردار و من رفتم و آن بیاض را برداشتم و سال‌ها در آن کاغذهای بیاض می‌نوشتیم.^۱

۵۵. ابوعلی منصور بن نزار عزیز بالله بن معد معزالدین الله بن

۱. معجم الادباء، یاقوت، ۱۲۲/۵-۱۲۴.

۵۵. ذیل تاریخ دمشق رودزاور، ص ۲۲۱-۲۳۹؛ الاشارة ابن صیرفی، ص ۸۰-۸۷ (۲۶-۳۲)؛ اخبار ابن ظافر، ص ۴۳-۶۲؛ تاریخ ابن حماد، ص ۴۹-۵۸؛ تاریخ انطاکی، ص ۱۸۰-۲۳۴؛ العیون ادریسی، ۲۴۸/۶-۳۰۴؛ اخبار ابن میسر، ص ۵۲-۵۶ (۱۷۶-۱۸۳)، تاریخ جهانگشای جوینی، ۱۶۶/۳؛ الکامل فی التاریخ، ۴۰/۹-۴۲، ۴۴، ۵۲-۵۴ به بعد؛ وفيات الاعیان، ۴۴۹/۳-۴۵۴؛ البیان ابن عذاری، ۲۴۷/۱ به بعد؛ تاریخ گزیده، ص ۵۱۱؛ خطط مقریزی، ۴/۲-۱۵، ۳۱، ۳۶، ۳۷ به بعد؛ اتعاظ الحنفاء مقریزی، ۳/۲-۱۲۳؛ النجوم الزاهرة، ۱۷۶/۴، ۲۲۲-۲۲۳ به بعد؛ تاریخ الزمان ابن عبری، ص ۷۳-۹۱؛ مرآة الجنان، ۲۶/۳؛ المنتظم ابن جوزی، ۲۹۳/۷-۳۰۰؛ بدائع الزهور، ۱/۱-۲۹۰/۱، ۲۱۰-۲۱۱؛ البداية و النهاية، ۱۰/۱۲-۱۱؛ المغرب فی حلی المغرب، ص ۴۹-۷۵؛ سیر اعلام النبلاء، ۱۸۱/۱۵-۱۸۳؛ الدررة المضیة، ص ۲۹۹-۳۰۱؛ نصوص ضائعة من اخبار مصر، ص ۲۲؛ الکتب العربیة المخطوط و علم المخطوطات، ۲۳۴/۱-۲۳۵؛ ذیل تاریخ دمشق ابن قلانسی، ص ۷۹-۸۰؛ الحاکم بامرالله و امراء الدعوة الفاطمیة، قاهره، ۱۹۵۹ م؛ الحاکم بامرالله، عبدالمنعم ماجد، قاهره، ۱۹۵۹ م؛ الحاکم بامرالله عارف قامر، بیروت، ۱۹۸۲ م؛ اعلام اسماعیلیه، غالب، ص ۵۴۸-۵۵۴؛ تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ص ۲۱۶-۲۲۳؛ دائرة المعارف اسلام (انگلیسی) ویرایش دوم، ۷۶/۳-۷۲؛ الدعوة الفاطمیة محمد عبدالله عنان، قاهره، ۱۹۵۹ م؛ الاعلام زرکلی، ۳۰۵/۷؛ دائرة المعارف تشیع، ۳۲/۶-۳۳.

اجزای آن برآمدم و پس از جست‌وجوی فراوان در بین کتاب‌ها که مدت‌ها به طول انجامید، سرانجام ۲۹ جزء از این قرآن به خط ابن مقله را یافتیم ولی یک جزء آن یافت نشد و هر چه در بین کتاب‌ها گشتم، اثری از آن نیافتم و ناامید شدم و دانستم که یک جزو از این قرآن ناقص است. روزی که به نزد بهاءالدوله رفته بودم، به وی گفتم: ای سرور و مولای من! در این جا مردی است که حاجتی دارد و حاجتش گران نیست و توقع فراوانی ندارد و به همراه خود هدیه‌ای آورده است که بسیار نفیس و ظریف است و به کار مولایم می‌آید و فقط در شأن اوست. پرسید: آن چیست؟ گفتم: مصحفی به خط ابوعلی بن مقله است. گفت: آن را بیاور و من هر چه بخواهد به او می‌دهم. پس من اجزای آن مصحف را که یافته بودم به وی نشان دادم، یکی از اجزای آن را برگرفتم و به آن نگاه کرد، سپس گفت: به یاد می‌آورم که در کتابخانه‌ام شبیه این اجزا بوده است و من آن را گم کرده‌ام، یا فراموش نموده‌ام. گفتم: این همان اجزای مصحف شماست و سپس قصه آن و چگونگی پیدا کردنشان را برایش شرح دادم و گفتم که مدت‌ها در پی گردآوری و یافتن آن در خزانه کتب گشته‌ام تا آن را به این ترتیب دوباره گرد آورده‌ام، اما یک جزء آن ناقص است (گویا عضدالدوله نرسیده که آن جزء ناقص، چه جزئی از مصحف است و ابن یوآب نیز چیزی نگفته است) سپس به وی گفتم: آیا مصحف به خط ابوعلی بن مقله را این چنین در کتابخانه قرار می‌دهند؟ پس به من گفت: آن را تمام کن یعنی آن جزء ناقص را بنویس. گفتم: اطاعت می‌کنم، ولی شرطی دارد و آن این که هرگاه کار را تمام کردم و شما نتوانستی جزئی را که من نوشته‌ام، در میان سایر اجزا شناسایی کنی، به من خلعت و صد دینار بدهی. گفت: چنین کنم. سپس من مصحف را گرفتم و به خانام بازگشتم و بعد به کتابخانه رفتم و در آن جا در میان کاغذهای کهنه موجود در مخزن کتب، به دنبال کاغذهایی گشتم که شباهت نزدیکی به کاغذ آن مصحف داشته باشد؛ زیرا در کتابخانه بهاءالدوله از انواع کاغذ سمرقندی، چینی و کهنه فراوان بود و همه آن‌ها کاغذهای ظریف و نفیس و عالی بودند، پس کاغذهایی را که می‌خواستم یافتم و از میان آن‌ها انتخاب کردم و آن جزء ناقص مصحف را نوشتم و آن را تذهیب کاری کردم، به شکلی که کهنه و قدیمی جلوه کند و هیچ بیننده‌ای نتواند آن جزء را در بین سایر اجزا شناسایی کند، سپس جلد یکی از اجزای مصحف ابوعلی را کندم و آن جزوه‌ای که خود نوشته بودم در آن صحافی کردم و بعد آن جزئی از مصحف ابوعلی را که جلدش کرده بودم با جلدی دیگر مشابه جلدهای دیگر صحافی کردم و آن مصحف را به این ترتیب تکمیل نمودم. مدتی

اسماعیل منصور بالله ابوطاهر بن محمد قائم‌بامرالله عبیدی فاطمی ملقب به «الحاکم بامرالله» (۳۷۵-۴۱۱ ق/ ۹۸۵-۱۰۲۰ م) ششمین خلیفه فاطمی که در فاصله سال‌های ۳۸۶ تا ۴۱۱ قمری بر سرزمین‌های وسیعی در قاهره و افریقا، غرب اسلامی و شامات خلافت و حکومت کرد.

وی نخستین خلیفه فاطمی است که در مصر دیده به جهان گشود و از جنجال برانگیزترین خلفای سلسله فاطمیان به شمار می‌رود. او تنها فرزند نزار از همسر مسیحی‌ش بود و از همان او آن کودکی زیر نظر بر جوان، یکی از درباریان عزیز بالله فاطمی، تربیت شد.

الحاکم در رمضان ۳۸۶/۱ کتبر ۹۹۳ یازده سال بیشتر نداشت که پس از مرگ پدرش، عزیز، به جانشینی او به خلافت رسید. وی هنگام مرگ پدرش در بلبیس (بلبیس) مصر، در کنار وی بود و در همان جا نیز از مردم بیعت گرفت و روز بعد وارد قاهره شد.^۱

وی در دوران نسبتاً طولانی خلافت خود که ۲۵ سال به طول انجامید، با مشکلات فراوان و دشمن‌ها و جنگ و ستیزهای دشوار و فراوانی روبه‌رو بود و با همه این‌ها بر بیش‌تر مشکلات چیره شد و در خلافت طولانی‌ش بر مصر، شام، بخشی از افریقا و حجاز و حلب فرمانروایی کرد و یا به نام وی خطبه خلافت خواندند.^۲

در آغاز خلافت الحاکم، کشمکش میان مغاربه (جناح غربی سپاهیان فاطمی که از بربرها تشکیل می‌شد) و مشارقه (جناح شرقی لشکریان فاطمی که عمدتاً مرکب از ترکان و دیلمیان بودند) سایر موانع و مشکلات را تحت الشعاع خویش قرار داده بود و سرانجام هم قدرت و قوت و فشار مغاربه، حاکم را تسلیم آنان ساخت تا حسن بن عمار امین‌الدوله را به عنوان واسطه خویش که بالاترین مقام در دستگاه خلافت فاطمی بود، برگزیند. در واقع کسی که دارای این مقام بود، وزیر بی‌دستگاه و میانجی و رابط میان خلیفه و امیران و رعا به شمار می‌رفت و در آن روزگار در دستگاه خلافت فاطمی این منصب را «واسطه» می‌خواندند و از آن تاریخ به بعد، در دوره فاطمیان شغلی متعارف و حکومتی بود. به این ترتیب ابن عمار جایگزین ابن نسطورس شد که بعداً به قتل رسید و ابن عمار به اصلاح وضع نسبی بربرها در سپاه فاطمی انجامید و به قیمت تضعیف مشارقه تمام شد، اما دیری نگذشت که بر جوان مربی الحاکم که سال‌ها در خدمت الحاکم بود، به وحشت افتاد و کوشید تا نظر مشارقه را با خویش مساعد سازد و از حمایت آنان بر ضد ابن عمار بهره‌گیرد. از سویی دیگر با منگوتکین حاکم دمشق متحد شد و او را برای حمله به مصر، ترغیب و تحریص کرد و منگوتکین که با سپاهیان بسیار به سوی مصر در حرکت بود، نزدیک عسقلان از سپاهیان ابن عمار شکست خورد

و به جای وی سلیمان بربر به حکومت دمشق منصوب شد.^۳ با وجود این شکست بر جوان و ناکامی در رسیدن به هدفش، وی از پای‌ننشست و با اتخاذ با حاکم پیشین طرابلس جیش صمصامه، امین‌الدوله ابن عمار را از پای درآوردند؛ زیرا آنان با به راه انداختن شورش و بلوهای خیابانی ابتدا ابن عمار را شکست دادند و او مجبور شد خود را مخفی سازد و دست آخر نیز، با دسیسه بر جوان کشته شد و مربی الحاکم در رمضان ۳۸۷/۱ کتبر ۹۹۷ به قدرت رسید و با عنوان و منصب «واسطه» فرمانروای مطلق دولت فاطمیان گردید و چهار سال حکمران واقعی مملکت کرد و در واقع خلیفه جوان را در کاخ خلافت زندانی ساخته بود و همین امر نفرت الحاکم را نسبت به بر جوان برانگیخت و اسباب قتل وی را فراهم ساخت و سرانجام در ربیع الثانی ۳۹۰ به دستور حاکم به قتل رسید و از آن هنگام که حاکم پانزده ساله شده بود، خود به اداره قلمرو فاطمیان پرداخت.^۴

از آن پس حاکم، مدت حکومت واسطه‌ها (وزیران) و اختیارات آنان را بسیار محدود ساخت چنان‌که نوشته‌اند در بسیت سال واپسین خلافتش پانزده وزیر و واسطه را عوض کرد و این کار را با حسین بن جوهر، جانشین بر جوان، آغاز نمود.

بر اثر فرمان‌های ضدونقیض و شگفت‌انگیز وی پایانی که وی صادر می‌کرد و پس از مدتی آن را ملغی و فرمانی جدید ابلاغ می‌نمود، برخی او را شخصی نامتعادل به شمار آورده‌اند و حتی بعضی به دلیل سختگیری وی نسبت به مسیحیان و یهودیان و این که دستور داد پیروان ادیان سه‌گانه از هم متمایز باشند، به این شکل که دستور داد مسیحیان و یهودیان زنار سیاه به کمر بندند و عمامه سیاه بر سر کنند و به هنگام درآمدن به حمام، به گردن خویش زنگ بیاویزند و یا این که حمام‌های آن‌ها را جدا کرد و دستور داد که هیچ‌یک از آنان حق ندارند وارد حمام مربوط به دیگری شوند و یا این که دستور داد کنیسه‌های و کلیساها و گورستان‌های یهودیان و مسیحیان را ویران سازند و بسیاری از مسیحیان را و یهودیان را شکنجه کرد و آن‌ها را واداشت تا ادیان خود را ترک کرده و مسلمان شوند، او را فرمانروایی سختدل و خونریز معرفی کرده‌اند، در حالی که گروهی دیگر او را پیشوایی خردمند، مدیر، مدیر با حضور ذهنی فوق‌العاده، فردی گشاده دست و رعیت پرور به شمار آورده‌اند.^۵

۱. سیر اعلام النبلاء، ۱۷۳/۵-۱۷۴؛ وفيات الاعیان، ۳۷۵/۵-۳۷۶؛ تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ص ۲۱۶.
۲. تاریخ عقاید اسماعیلیه، ص ۲۱۷-۲۲۰؛ دائرة المعارف تشیع، ۳۲/۶.
۳. همان.
۴. همان.
۵. وفيات الاعیان، ۲۹۳/۵؛ سیر اعلام النبلاء، ۱۷۴/۱۵.

میراث شهاب

زهدگرایی وی در سال‌های آخر حکمرانیش با گردش‌های شبانه او در کوچه‌ها و معابر قاهره و فسطاط و سوار بر الاغ و استر و گشت و گذارش به تنها در بیرون شد، به ویژه در تپه‌های مقطم در بیرون قاهره، زیاد و زیادتر شد و سرانجام همه منجر به مرگ مشکوک و معماگونه وی گردید؛ چنان‌که نوشته‌اند در ۲۷ شوال ۱۳/۴۱۱ فوریه ۱۰۲۱ در یکی از گردش‌های متداولش به ارتفاعات مقطم رفت و دیگر هرگز بازنگشت و جست‌وجوی خاندان و فرزندش و یارانش برای یافتن وی بی‌نتیجه ماند و در پی آن، داستان‌هایی بر سر زبان‌ها افتاد.^۴

بنابر یک روایت که به نظر صحیح‌تر می‌نماید، حاکم به دسیسه خواهر توطئه‌گرش، «ست الملک»، که خلیفه وی را به مرگ تهدید کرده بود، کشته شد و یکی از رؤسای کنامه به نام ابن دواش گویا با وی در این دسیسه همراه بود.

اما بر مبنای روایت دیگر حاکم به اشاره حمزة بن علی درزی، یکی از هواداران حاکم که بعدها پیشوای دروزیان گردید، کشته شد و جسدش را در نهایت احتیاط پنهان ساختند تا پیشوایان دروز بتوانند از ناپدید شدن اسرارآمیز خلیفه برای مقاصد مذهبی و به نفع خویش استفاده کنند و چنین شایع ساختند که به زودی برای نشر عقاید اسماعیلی باز خواهد گشت.

به هر حال از او، تنها الاغ و جامه و لباس خونین‌اش را یافتند و دیگر هیچ. پس از او خواهرش ست الملک یگانه پسر حاکم را که در آن زمان تنها شانزده ساله بود با لقب الظاهر لا عزاز دین الله را به عنوان هفتمین خلیفه فاطمی معرفی کرد و او را امام فاطمیان و اسماعیلیان اعلام نمود و خود نایب الحکومه گردید.^۵

شیفتگی وی به کتاب

الحاکم با مرالله فاطمی نیز، همانند پدر خود، به علم و عالمان ارج می‌نهاد و شیفته کتاب بود. این مطلب را می‌توان از تأسیس «دارالحکمه» در قاهره دانست. او که خود وارث ثروت عظیم و نفیس کتابخانه پدر و نیاکانش در قصر فاطمیان بود، به ایجاد مرکزی علمی-تحقیقی و کتابخانه‌ای بس بزرگ‌تر از کتابخانه بیت الحکمه بغداد پرداخت و این یکی از مهم‌ترین کارهای الحاکم بود که در ۳۹۵

گروهی سخت‌گیری وی را نسبت به یهودیان و مسیحیان که تا سال ۳۹۵ قمری/۱۰۰۴ شکل قطعی به خود گرفت برای جلب حمایت مسلمانان و کسب محبوبیت میان آنان دانسته‌اند. بر اثر انهدام کلیساها، به ویژه کلیسای مزار مقدس در اورشلیم در ۴۰۰ قمری/۱۰۰۹ میلادی خشم مسیحیان برانگیخته شد و حتی موجب آن گردید که پیمان صلحی را که در ۳۹۱ قمری/۱۰۰۱ میلادی بین او و بیزانسیان بسته شده بود و روابط اقتصادی پیشرفته‌ای بر اثر آن پیمان صلح، میان فاطمیان و بیزانسیان برقرار شده بود، از میان برود و به دستور امپراتور بیزانس، از آن پس تجارت میان بیزانس و خلافت فاطمی بکلی قدغن شد. شاید به همین دلیل نیز بود که بعدها در تصمیم خویش دربارهٔ ویرانی کلیساها و اذیت و آزار مسیحیان دست برداشت و حتی دستور داد برخی از کلیساها را بازسازی و برخی از آنان که به اجبار اسلام اختیار کرده بودند به دین سابق خویش بازگردند و مصر را به سوی بیزانس ترک نمایند.^۱

همین مسائل باعث شده که قضاوت‌های متفاوتی دربارهٔ وی میان کسانی که به شرح حال او پرداخته‌اند و میان دوستان و دشمنانش پدید آید. او نه تنها نسبت به مسیحیان و یهودیان سخت‌گیر بود که در خصوص مسلمانان و حتی اسماعیلیان نیز بسیار سخت‌گیرانه و حتی گاهی سنگدلانه عمل می‌کرد؛ چنان‌که بسیاری از امیران، وزیران، عالمان و اطرافیان خویش را از دم تیغ گذراند؛ به شکلی که نوشته‌اند سه تن از پنج داعی الدعات و قاضی القضاات‌های روزگار خویش را که خود آنان را برگزیده بود، هلاک کرد.

با این حال وی در مذهب اسماعیلی بسیار متعصب و نسبت به عالمان و علم و ادب و فرهنگ بسیار فروتن و دوستدار آنان بود و به ترویج علم و فرهنگ می‌پرداخت که به آن اشاره خواهیم کرد.^۲

در دورهٔ خلافت الحاکم، اضطراب‌ها و شورش‌های علنی چندی در قلمرو وی پدید آمد که مهم‌ترین آن‌ها شورش بود که مدت دو سال به طول انجامید و آن شورش ابورکوه ولید بن هشام بود که ادعا می‌کرد از بنی امیه اسپانیاست. شورش مهم دیگری که مدت‌ها بر ضد حاکم برپا شد، از جانب جراحیان فلسطین بود. با این همه در شمال افریقا وی منطقهٔ مهمی را از دست نداد و در شامات هم موفق شد سرانجام استیلای فاطمیان را بر امیرنشین حلب، پس از کشته شدن سعدالدوله حمدانی در ۳۹۳ قمری/۱۰۰۳ میلادی تثبیت نماید.^۳

دوران خلافت وی اندکی بیش از ۲۴ سال بود که بخش مهمی از آن را مقتدرانه حکومت کرد و قلمرو فاطمیان را توسعه داد و به گسترش اقتصاد و فرهنگ و دانش پرداخت.

۱. وفیات الاعیان، ۲۹۳/۵-۲۹۴؛ سیر اعلام النبلاء، ۱۷۴/۱۵-۱۷۵.

۲. سیر اعلام النبلاء، ۱۷۴/۱۵، ۱۸۴؛ النجوم الزاهرة، ۱۹۴/۴.

۳. الکامل فی التاریخ، ۱۹۷/۹-۲۰۳؛ سیر اعلام النبلاء، ۱۷۵/۱۵-۱۷۶.

۴. تاریخ ابن ایاس، ۵۳/۱.

۵. تاریخ عقاید اسماعیلیه، ص ۲۳۱-۲۳۲؛ سیر اعلام النبلاء، ۱۸۰/۱۵.

۱۸۲-۱۸۳؛ تاریخ ابن ایاس، ۵۷/۱؛ وفیات الاعیان، ۲۹۷/۵-۲۹۸.

قمری/ ۱۰۰۵ میلادی در یکی از قسمت‌های کاخ فاطمیان در قاهره شکل گرفت. این مؤسسه علمی با کتابخانه مجهزش که میعادگاه علمای حدیث، فقه، نجوم، ادب و سایرین بوده، در واقع برای تبلیغ عقاید شیعی به طور کلی و مذهب اسماعیلی به صورت خاص پی افکنده شد و زیر نظر داعی الدعاة فاطمیان اداره می‌شد و از این رو در حقیقت ارتباط نزدیکی با فعالیت‌های دعوت فاطمی داشت و به استثنای چند دهه تا پایان دولت فاطمیان، هم‌چنان فعال باقی ماند.^۱ عقاید فاطمیان که از زمان المعز، چهارمین خلیفه فاطمی، «حکمت» خوانده می‌شد، در تالارهای درس و خطابه این مرکز علمی، آموزش داده می‌شد و در همان‌جا نیز داعیان فاطمی تربیت می‌شدند و حاکم بیش‌تر اوقات، خود در مجالس درس حضور می‌یافت. برخی از فقیهان اهل سنت اجازه داشتند به این مرکز که یک مرکز شیعی بود وارد شوند و حتی در آن‌جا تدریس نمایند. در سال ۴۰۰ قمری الحاکم برای علمای اهل سنت مؤسسه‌ای جداگانه در فسطاط بنیان نهاد که زیر نظر دو عالم مالکی اداره می‌شد اما این مؤسسه دیری نپایید و سه سال بعد تعطیل شد.^۲

مقریزی نوشته است که حاکم برای این مرکز علمی و کتابخانه‌اش ساختمان جدیدی ساخت و آن را به قصر خویش ملحق نمود، سپس داخل تالارها و غرفه‌های آن را با بهترین فرش‌ها مفروش ساخت و بسیاری از کتاب‌های خزائن کتب کاخ‌های فاطمیان را به این مرکز منتقل ساخت که در علوم و فنون مختلف بودند و این مرکز را به چند بخش تقسیم نمود؛ بخشی را به فقیهان، بخشی به قاریان قرآن و علوم قرآنی، بخشی به منجمان و علم هیئت، بخشی را به اهل لغت و ادبیات عرب و بخشی را به طب و پزشکان اختصاص داد و برای کارکنان آن حقوقی ماهانه تعیین نمود و ابزار کتابت و تحقیق از کاغذ، قلم و مرکب و جز آن‌ها را به وفور در آن قرار داد.^۳

این کتابخانه را می‌توان یکی از بزرگ‌ترین کتابخانه‌های آکادمیک عمومی جهان اسلام، در آن روزگار به شمار آورد که حاوی صدها هزار جلد کتاب در فقه، حدیث، تفسیر، لغت، ادب، فلسفه، نجوم، کیمیا، تاریخ، جغرافیا و ... بود. برای نمونه می‌توان گفت تعداد ۱۲۰۰ نسخه از تاریخ طبری و بیش از ۳۰ نسخه از کتاب العین فراید- که یک نسخه آن به خط مؤلف بود- و تعداد ۱۰۰ نسخه از کتاب الجمهره این درید و هم‌چنین خطوطی از خطاطان معروفی مانند علی‌بن مقله و علی‌بن هلال معروف به «ابن بواب» و دیگر مشاهیر جهان اسلام در این کتابخانه وجود داشت.^۴

آمار کتاب‌های موجود در این کتابخانه را از ۶۰۰/۰۰۰ جلد تا ۱/۶۰۰/۰۰۰ جلد نوشته‌اند و افزوده‌اند که تنها ۶۵۰۰ نسخه درباره ریاضیات و ۱۸۰۰۰ نسخه در فلسفه، در این کتابخانه وجود داشته

است.^۵ اگر این آمارها را اغراق‌آمیز هم بدانیم، نمی‌توانیم این نکته را منکر شد که در این کتابخانه، مجموعه‌های بزرگ و نفیس از کتاب‌هایی گرد آمده بود که در آن روزگار بسیار بزرگ به نظر می‌آمد، به ویژه که تمامی آن‌ها نسخه خطی بوده؛ زیرا از صنعت چاپ در آن روزگار اثری نبود و حتی اگر حداقل آن آمارها را هم بپذیریم، بسیار مهم و شگفت‌انگیز است که چنین مجموعه‌ای در یک‌جا جمع شود. به همین دلیل است که مقریزی، مورخ بزرگ مصر، از این کتابخانه با شگفتی یاد می‌کند و می‌نویسد: در این کتابخانه کتاب‌های بسیاری جمع شده بود که از خزانه‌های کتب کاخ‌های فاطمیان و به ویژه حاکم به آن‌جا منتقل شده بود و یا این‌که به دستور حاکم استنساخ و یا خریداری شده بود و چنین مجموعه‌ای نزد هیچ‌کس یافت نمی‌شد.

پس از افتتاح دارالحکمه و کتابخانه مجهز آن در روز یکشنبه دهم جمادی الثانی ۳۹۵ تا بیش از نیم قرن آن‌جا از شهرت و پیشرفت کامل برخوردار شد و همه دانشمندان جهان اسلام، برای استفاده از مآخذ و منابع موجود در آن، با شیفتگی خاصی به آن نظر داشتند، اما در قحطی و خشکسالی ۴۶۱ قمری / ۱۰۶۸ میلادی این کتابخانه آسیب فراوانی دید و بسیاری از کتاب‌هایش به تاراج رفت.

مقریزی درباره این حادثه و تاراج و غارت ذخایر گران‌قدر و کتاب‌های دارالحکمه و سایر اشیای نفیس آن نوشته است: ابوالفرج مغربی یکی از صاحب‌منصبان نظامی هوادار ابن حمدون، در مقابل طلبی که از دولت و حکومت داشت و آنان قادر نبودند آن را به او بپردازند، ۲۵ بار شتر از کتاب‌های کتابخانه دارالحکمه را بار کرده، به تاراج برد و کسی هم مانع او نشد. سپس می‌افزاید سربازان ترک نیز، همراه سایر اشیای قیمتی دارالحکمه، کتاب‌های کتابخانه آن را از دار الحکمه غارت کردند؛ چنان‌که گفته می‌شود که ۲۴۰۰ نسخه نفیس قرآن را که با طلا و نقره آراسته و تذهیب کاری شده بود به یغما بردند. هم‌چنین از جلد‌های چرمی کتاب‌ها برای ساختن پوتین، کفش، صندل استفاده کردند. بیش‌تر کتاب‌هایی را که درباره مذهب شیعه بود، سوزاندند و یا در نیل ریختند و بقیه را که از دستبرد دزدان و غارتگران و متعصبان، در امان مانده بود به بیابان‌های شنزار اطراف قاهره بردند و چون تلی روی هم انباشتند که تمامی به باد رفت و یاد زیر شن‌های پنهان شد.^۶ با وجود همه آسیب‌ها و چپاول‌ها، این کتابخانه و دارالحکمه تا

۱. خطط مقریزی، ۱/۳۹۱-۴۵۸-۴۶۰، ۲/۳۴۲-۳۶۳.

۲. النجوم الزاهرة، ۴/۲۲۲-۲۲۳.

۳. خطط مقریزی، ۱/۴۸۵-۴۸۶، ۲/۳۳۷؛ نصوص ضائعة من اخبار مصر، مسیحی، ص ۲۲؛ اتعاظ الحنفاء، ۵۶/۲.

۴. دراسة في مصادر الادب، طاهر احمد مکی، ص ۶۱.

۵. شمس العرب تسطع علی الغرب (اثر الحضارة العربية في اوروبا، هونکه، ص ۳۷۸).

۶. خطط مقریزی، ۲/۲۵۳-۲۵۴.

زمان مرگ چهاردهمین خلیفه فاطمی به نام العاضد در سال ۵۶۷ قمری / ۱۱۷۱ میلادی بیش از صدسال دیگر با برجا ماند و قبله آمال هزاران عالم، علاقه مند به مطالعه و تحقیق کتاب قرار داشت و با از سر گرفته شدن حکومت سنیان به دست صلاح الدین ایوبی، در این سال دارالحکمه و کتابخانه آن بار دیگر مورد بی مهری حکومتگران سنی مذهب و خشم و کینه آنان واقع شد و کتاب هایش یا به تاراج رفت و یا سوزانده شد و یا به ثمن بخش به فروش رسید و دارالحکمه که بیش از یک قرن و نیم مهد علم و فرهنگ بود، به ویرانه ای تبدیل گردید.^۱

برخی از مورخان در مورد محتویات این کتابخانه با کتابخانه های واقع در قصر خلافت، خلط کرده اند. به اجماع مورخان در قصر خلافت فاطمیان حدود چهل مخزن کتاب در هجده سالن برای بحث و مطالعه و قرائت وجود داشت که هر یک به موضوع خاصی تعلق داشت و در واقع کتابخانه های تخصصی بودند. هم چنین کتابخانه دارالعلم عمومی دیگری خارج از قصر خلافت وجود داشته که مورخان این چند کتابخانه را با هم خلط کرده اند و در مورد محتویات کتاب ها و شمار آنها و تعداد سالن هایشان و مخزن های هر یک از آنها اشتباهاتی نموده اند و گاه شمار و آمار یک کتابخانه را به دیگری و یا تعداد سالن های کتابخانه های واقع در قصر را به کتابخانه های دارالعلم و یا دارالحکمه نسبت داده اند و یا اساساً دارالعلم و دارالحکمه را یکی دانسته اند.^۲

الحاکم بامرالله فاطمی پس از بنای مرکز علمی دارالحکمه و تأسیس کتابخانه آن و انتقال بیشتر کتاب های کتابخانه های واقع در قصر خلافت - که گفتیم تعدادشان به چهل مخزن می رسیده - به این کتابخانه، برای حفظ و نگهداری، ترمیم، استنساخ، تجلید و حقوق کارکنان و کتابداران آن و استادان، محققان و حتی دانشجویان و طالبان علمی که در آن به کار و تحصیل و تدریس اشتغال داشتند، حقوقی تعیین کرده بود که مقریزی به برخی از آنها، به این شرح اشاره کرده است:

الحاکم سالیانه حدود ۲۵۷ دینار طلا برای بودجه دارالحکم اختصاص داده بود و این مبلغ برای حفظ و حراست و هزینه های ساختمان کتابخانه خرج می شد. هم چنین کمک های مالی برای عالمان و دانشجویان مقیم در آن و بودجه خرید کتاب های جدید به صورت جدا گانه تعیین کرده بود. برخی از این مبالغ که بودجه سالانه آن را نشان می دهد عبارت اند از:

۱. حقوق کتابداران ۴۸ دینار
۲. حقوق خدمتکاران ۱۵ دینار
۳. هزینه خرید فرش و زیلو ۱۹ دینار
۴. هزینه تعمیر پرده ها ۱ دینار
۵. هزینه تعمیر و ترمیم کتابها ۱۲ دینار

۶. هزینه آب و دستشویی ها ۱۲ دینار
۷. هزینه قلم و جوهر مصرفی ۱۲ دینار
۸. هزینه کاغذ مصرفی ۹۰ دینار

که در مجموع این بخش از بودجه ۲۰۹ دینار طلا می شود.^۳

گزارشی که در باره بودجه مصرفی کاغذ و قلم و جوهر، در برخی از منابع آمده، بیانگر آن است که مصرف این سه قلم در کارهای استنساخ کتاب که حاکم شمار بسیاری نسخه بردار را در آن کتابخانه به کار گماشته بود و آنان گاهی شبانه روز مشغول کار بودند، حکایت از آن دارد که حاکم به از دیداد کتابها و موجودی کتابخانه دارالحکمه، اهمیت فراوانی می داده و نیز بیانگر اشتیاق بیش از حد وی به کتاب بوده است. هم چنین می توان چنین حدس زد که تعداد برخی از عناوین که گاه به ۳۰ تا ۱۰۰ نسخه می رسیده ممکن است برای مصرف و مطالعه در سالن های مختلف در نظر گرفته شده باشد و چون این نوع کتابها مرجعی بوده اند، در هر بخش و سالن تخصصی مورد نیاز اهل تحقیق بوده است.^۴

نکته دیگری که درباره این مرکز علمی و کتابخانه مجهز آن گفتنی است این که، خلفای فاطمی به ویژه الحاکم بامرالله، قصد آن داشتند که در همه امور، حتی در قسمت فرهنگ و ادب و علم و هنر، با خلفای عباسی به رقابت پردازند و حتی از آنان پیشی گیرند و به همین دلیل الحاکم که جوانی بیش نبود، به تأسیس این مرکز علمی پرداخت و تجربه بسیار موفقی هم برای او بود؛ زیرا توانست بیش از یک قرن و نیم، بخش وسیعی از جهان اسلام را تغذیه فکری و معنوی نماید و دانشمندان، ادیبان، فقیهان، محدثان و به ویژه داعیان فراوانی را پرورش دهد و به مناطق مختلف اعزام کند و آثار و تألیفات فراوانی در عرصه فرهنگ و ادب اسلامی به وجود آورد. اما نمی توان این نکته را نادیده انگاشت که تأسیس چنین مرکز و کتابخانه ای نمی تواند از تأسیس بیت الحکمه بغداد که در سده دوم بنیان شده بود، اثر نپذیرفته باشد و الگویی برای خلفای فاطمی قرار نگرفته باشد.

۱. نقش کتابخانه های مساجد در فرهنگ و تمدن اسلامی، ص ۱۳۹-۱۴۰؛ بیت الحکمه، دیوه جی، ص ۳۳-۴۲.
 ۲. تاریخ الکتب و المكتبات، هابل نوفل، ص ۱۰۷-۱۰۸؛ من تاریخ الکتب و المكتبات فی البلدان العربیة، ص ۱۲۷.
 ۳. خطط مقریزی، ۵۳/۲، ۲۳۸، ۲۵۳-۲۵۴.
 ۴. در این خصوص نک: خطط مقریزی، ۴۸۵/۱-۴۸۶؛ الکتب العربی المخطوط و علم المخطوطات، ۲۳۴/۱-۲۳۵.
- هم چنین درباره کتابخانه دارالحکمه نک: دراسات فی الکتب و المكتبات عبدالستار جلوه جی، ص ۲۲؛ الروضتین فی اخبار الدولتین، ۲۰۰/۱؛ مکتبات لهاتاریخ، ص ۴۵؛ وقف و ساختار کتابخانه های اسلامی، ص ۴۳، ۴۴، ۴۷، مجله کلیه الملک فهد الوطنیه، ۷/۱/۱.